داغ خانواده‌های شهدای جاویدالاثر همچنان تازه است

کاش پسر من هم مزاری داشت

محمد معصومیان
گزارش نویس

khamenei.ir

۳۸ سال از شهادت غلامحسین قزوینی می‌گذرد اما شوکت خانم هنوز هم وقتی موتورسیکلتی از جلوی در خانه رد می‌شود، گر می‌گیرد؛ نکند غلامحسین برگشته باشد، باید برود کوله خاکی را از دوشش بردارد، شربت بهارنارنج درست کند... حتماً لباسش خاکی است، باید از گنجه‌ای که تمام این سال‌ها دست نخورده مانده آن پیراهن آبی آسمانی را دربیاورد. درست شبیه عکسی که روی طاقچه خانه جای خالی او را پر کرده است. شوکت خانم گوشه‌ای از روح خود را در آن روزها جا گذاشته و ۳۸ سال چشم انتظاری از او زنی دیگر ساخته است. مادران شهدای جاویدالاثر هنوز با یادآوری خاطرات، صدای‌شان می‌لرزد، بغض می‌کنند... درد دلتنگی و چشم انتظاری بخشی از روح زخم دیده آنها است.

در ۴۰ سالگی آغاز دفاع مقدس، هنوز هستند خانواده‌هایی که جنگ برای آنها تمام نشده است. هنوز چشمانشان به در خانه است و با قاب عکس شهدای جاویدالاثر خود روزگار می‌گذرانند. پدران و مادرانی که با قاب عکسی در دست به تشییع پیکر شهدایی که گاه و بی‌گاه نشانی از آنها پیدا می‌شود، می‌روند تا شاید کسی نشانه‌ای از یوسف گمشده آنها بدهد. مادرانی که هنوز شهادت فرزند خود را باور ندارند و حالا با اینکه بسیاری از آنان دیگر در این دنیا نیستند خاطرات چشم انتظاری‌های آنان سخت جگرسوز است. مانند خواهر شهید جاویدالاثری که می‌گوید پدر و مادرش هر دو در زمان مرگ با خیره شدن به عکس شهیدشان چشم از دنیا فروبستند.

یکی از آن مادران منتظر شوکت قزوینی است. زنی که زنگ صدای لرزانش وقتی از خاطرات فرزند ارشدش می‌گوید نشان از سال‌ها صبر و انتظار دارد: «غلامحسین ۲۵ سالش بود که رفت جنگ در عملیات بیت‌المقدس بود که شهید شد اما هیچ چیزی از او باقی نماند که برای ما بیاورند.» شوکت خانم قبل از رفتن فرزندش به جبهه خواب شهادتش را دیده بود، خواب دیده بود جنازه فرزندش را به خانه‌شان در محله نارمک تهران آورده‌اند: «حالا سال‌ها می‌گذرد و دقیق خاطرم نیست. دیگر چاره‌ای نیست، چه باید کرد! شاید خودش می‌خواست جنازه‌اش پیدا نشود. یکی از هم گردانی‌هایش می‌گفت یک شب قبل از شهادت، تیر به آنتن بی‌سیم او خورده بود و غلامحسین گفته بود از بس مادرم دعا می‌کند شهید نمی‌شوم. ولی خودش دوست داشت شهید شود.»

شوکت خانم تعریف می‌کند که بعد از خبر شهادت، همسر مرحومش اصرار می‌کند که خانه را بفروشند و جای دیگری بروند: «من نمی‌خواستم بروم. می‌خواستم خاطرات فرزندم در این خانه زنده بماند، هنوز هم به خانه و وسایلش دست نزده‌ام و همه چیز به همان شکل قدیمی مانده. من غیر از او سه فرزند دیگر هم دارم و حالا نوه‌هایم همسن آن موقع‌های غلامحسین هستند. هنوز وقتی بچه‌ها با موتور می‌آیند، فکر می‌کنم غلامحسین است که برگشته چون آن سال‌ها موتور داشت.» با بغض حرف می‌زند و صدایش انگار از حنجره همه مادرهایی می‌آید که صبر و انتظار بخشی از شخصیت‌شان شده است.

مرضیه ۱۶سالش بود که با هزار امید با پسرعمه‌اش، غلامرضا طرق، ازدواج کرد. غلامرضا متولد ۱۳۴۰ بود و از سال ۵۸ وارد دانشگاه افسری شده بود و بعد از آن با هم از کاشان به شیراز رفتند تا غلامرضا دوره توپ بگذراند. سرنوشت اما برای مرضیه و غلامرضا نقشه جدایی کشیده بود. مرضیه چند ماهه باردار بود که غلامرضا به جبهه جنوب اعزام شد. فرمانده گردان شده بود و از رشادت‌هایش در جنگ به خانواده چیزی نمی‌گفت.

مرضیه مانده بود در کاشان و چشم انتظار تماس‌های منظم او که خبر از سلامتی بدهد. هر از گاهی هم که به مرخصی می‌آمد برایش هیچ لذتی نداشت چون همیشه نگران برگشتنش بود. آن روزها که در هر خانه‌ای تلفن نبود غلامرضا با خانه خواهر مرضیه تماس می‌گرفت اما سال ۶۴ بود که مرضیه چشم انتظار تماسی بود که دیگر هیچ وقت برقرار نشد: «زنگ زده بودند و خبر شهادتش را به خواهرم داده بودند اما من چون باردار بودم همسر خواهرم و خواهرم از من پنهان کردند. یک هفته و دو هفته و یک ماه شد و من بی‌قرار تماسی از غلامرضا بودم. خواهرم می‌گفت تماس گرفته اما چون نیمه شب بوده به تو خبر نداده‌ایم.»

با برادر شوهرش به شهربانی می‌روند تا خبری از همسرش بگیرد که پشت تلفن به او می‌گویند از ۲۱ بهمن به عملیات والفجر هشت رفته و دیگر برنگشته است. مرضیه بود و قلبی که مثل نارنجک در دستش می‌تپید. آمار شهدا و اسرا را زیر و رو کردند و بالاخره عموی او تصمیم گرفت به اهواز برود و خبر بگیرد. بغضش اشک می‌شود: «سه یا چهار روز بعد که در خانه را زدند دویدم سمت در. حال عجیبی داشتم و تا پیراهن سیاه عمو را دیدم دستم را روی سرم گذاشتم و دنیایم به سیاهی آن پیراهن شد. گریه می‌کردم و نمی‌دانستم چه کنم.»

> مادرم از غم برادرم دق کرد و سرطان خون گرفت. تا آخرین لحظه چشمش به قاب عکس شهید بود و گریه می‌کرد و می‌گفت پسرم زنده است. پدرم هم با اینکه آلزایمر گرفته و حال خوبی ندارد، چشم از قاب عکس ابوالفضل بر نمی‌دارد

انگار همین حالاست که خبر را شنیده است. زمان در ذهن مرضیه دیگر توانی برای حرکت به جلو ندارد. او که پسرش را هم بر اثر تصادف در ۱۶ سالگی از دست داده می‌گوید: «هیچ وقت جوابی برای پسرم نداشتم که پدرش کجاست و چه به روزش آمده چون هیچ وقت مزاری نداشت که بگویم پدرت آنجاست زیر خروارها خاک.» حالا او مانده و دخترش مطهره و دامادی که خودش فرزند شهید است و نوه‌ای که رنگی به زندگی این روزهای مرضیه داده است. دائم تکرار می‌کند روزهای سختی داشته است اما ما چه می‌فهمیم سختی چیست؟ کلمه‌ای دیگر برای فهم او لازم است یا شاید زبانی دیگر برای درک این همه درد.

محمود شبان برادر کوچک‌تر ابوالفضل شبان است که در جنگ با اینکه فرمانده بود همه او را «عمو شبان» صدا می‌کردند. این شهید جاویدالاثر سال ۱۳۳۹ در اراک متولد و از سال ۱۳۵۸ در دانشگاه افسری پذیرفته شد. محمود می‌گوید: «دائم منطقه بود و فرمانده گردان شهادت لشکر ۷۷ پیروز خراسان بود. با اینکه مدام مجروح می‌شد اما دوباره برمی‌گشت. حتی یکبار تیرماه سال ۱۳۶۴ در جزیره مجنون بدجوری مجروح شد و بدنش پر از ترکش شده بود. اما باز بعد از چند ماه دوباره به جبهه برگشت و بالاخره سال ۱۳۶۵ در منطقه سومار به شهادت رسید اما هنوز هم پیکرش مفقود است.»

محمود که خودش هم در جبهه بوده حالا ۵۲ سال سن دارد. او از سال‌ها چشم انتظاری مادرش که دیگر در قید حیات نیست، می‌گوید: «مادرم از غم برادرم دق کرد و سرطان خون گرفت. تا آخرین لحظه چشمش به قاب عکس شهید بود و گریه می‌کرد و می‌گفت پسرم زنده است. پدرم هم با اینکه آلزایمر گرفته و حال خوبی ندارد، چشم از قاب عکس ابوالفضل برنمی‌دارد.»

محمود که خودش هم دلتنگ برادر بزرگتر است از حالت‌های خاص ابوالفضل می‌گوید از خلوص نیتی که باعث می‌شد حتی نیمه شب موقع نماز شب خواندش در جبهه، همه پشت او به نماز بایستند: «نه اینکه برادرم باشد بخواهم اینها را بگویم، همرزمانش این حرف‌ها را گفته‌اند. یکی از سربازانش که لحظه آخر او را دیده بود می‌گفت دیدم پاهایش قطع شده اما خواسته بود اول سربازان را عقب ببرند بعد به او برسند. آن سرباز تعریف می‌کرد او را زیر بوته‌ای پنهان کردیم اما وقتی برگشتیم دیگر آنجا نبود.»

دیگر در این جهان نبود تا بخشی از خاک وطن شده باشد. مثل همه شهدای جاوید الاثری که گوشه‌ای از این خاک پهناور به خاکی پیوسته‌اند که برای دفاع از آن از عزیزترین دارایی خود گذشتند.

جـــدول سـودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری در خانه‌های سفید قرار دهید که هر رقم در سطرها، ستون‌ها و مربع‌های کوچک ۳ در ۳ یکبار دیده شود

۳۴۸۹

آسان

		۵	۴					
۶	۹		۳	۱		۵	۴	۲
	۲							۱
۴	۶				۱	۷		۹
۳			۲		۶			۴
۵		۹	۷				۲	۸
۷							۶	
۲	۵	۱		۸	۳		۹	۷
					۷	۸		

متوسط

	۹		۲	۱			۸	۳
					۸		۵	
۳		۸					۲	
		۱	۶	۹		۲		
		۶		۵	۲	۱		
	۲					۵		۷
	۱		۹					
۹	۵			۷	۴		۱	

سخت

	۵			۹	۷			۴
۳				۵				
	۸	۱					۲	
			۳					
۱		۲		۸		۹		۶
					۶			
	۳					۷	۱	
				۴				۲
۵			۷	۶			۹	

خیلی سخت

۵	۹			۶				
	۱				۳	۶		
		۳		۱			۵	
					۴			۶
۲		۴				۷		۹
۳			۷					
	۵			۴		۹		
		۱	۶				۸	
				۳			۷	۲

حل جدول سودوکو شماره ۳۴۸۹

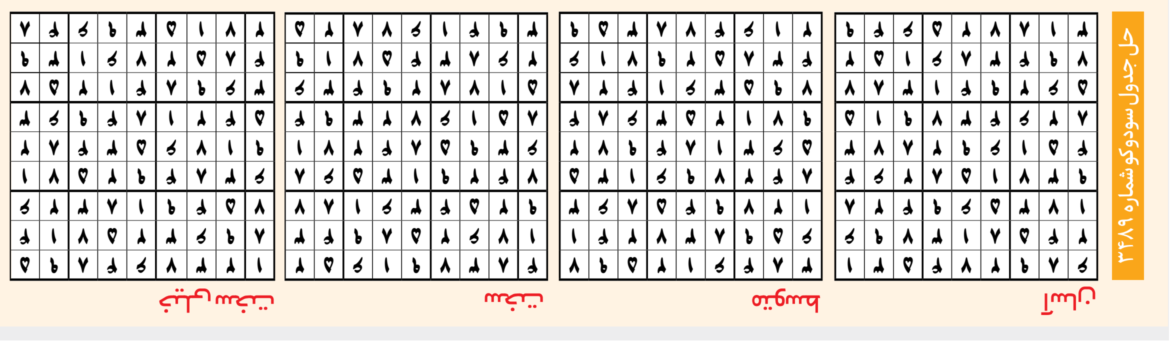

یک جـدول با دو شـرح

جدول روزنامه *ایران* دارای دو «شرح عادی و ویژه» است. در صورت تمایل به حل دو شرح ابتدا یکی از شرح‌ها را با مداد حل کرده و سپس با پاک کردن جواب شرح اول، به حل شرح دوم بپردازید.

۷۴۵۵

جدول عـادی

افقی:

۱- زن گندمگون- کاری در زورخانه
۲- اجداد- ماوراءالنهر- آرمان، مراد
۳- درآمد نامشروع- غراب- جویدنی تمام‌نشدنی
۴- دفتر معاملات ملکی- آوای سگ- کشوری در آسیا
۵- یکی از ویتامین‌ها- توخالی- عنوان امپراطوران آلمان- گلر «پرسپولیس»
۶- بخشی از اوستا- وسیله‌ای در خیاطی- درنده راه راه
۷- نکته‌ها- خودخواه، خودپسند- رفتن با ناز
۸- واحد وزن معادل چهار جو- آتش قرآنی- غذای تبریزی
۹- زبان عرب- عملیات جنگی آزمایشی- اسب پیامبر اکرم(ص)
۱۰- غول یخی- خواندنی‌های دانش آموز- شاعر دوره صفوی
۱۱- کلمه اخطار و تنبیه- اسطوره کشتی ما- پسر فریدون -مالامال
۱۲- سیاهرگ- صوت دهن کجی- شور کردن
۱۳- دوام و پایندگی- شیدا- ناتوان
۱۴- بعضی‌ها آب در آن می‌کوبند- ویرایش- موجب شفا به لطف خدا
۱۵- آخرین شاه ساسانی- فیلمی به کارگردانی «مسعود کیمیایی» (۱۳۹۹)

عمودی:

۱- شتردار- خورشت محلی «بندرعباس»
۲- شالوده‌ها- تباهی، نابودی- پرنده‌ای شکاری
۳- جوان انگلیسی- یکدل و یک زبان- دوستدار
۴- فصل گرما- صدای برخورد
۵- حرف تنفر- فیلم «علی اکبر ثقفی»- پارچه‌ای نخی
۶- صاف و پوست کنده- بدهی به صورت اقساطی- ارادتمند- دوستی
۷- انس گرفته- تنومند- یار «رامین»
۸- زین و برگ- مجموعه پلان‌ها- اشاره رمزگونه به شخص ثالث
۹- نوعی نوشیدنی بر پایه شیر- برابر- عروس زاگرس
۱۰- نام آذری- رختشوی- عقیده انتخاباتی- دستیار هیتلر
۱۱- زندان مشهور پایتخت- ضمیر مفعولی- تفاله کنجد
۱۲- برادر- آسوده و بی‌تشویش
۱۳- یواش- از انواع نان سنتی- نام گلی
۱۴- جنگ- آکنده- قلمه
۱۵- چهره ماندگار تکواندوی کشورمان- محله ییلاقی «تهران»

جدول ویـژه

افقی:

۱- جنس شیشه- بازیگر فیلم «سال دوم دانشکده من»
۲- امر به رفتن- بی‌رحم- نظیر
۳- شهر «کانالها»- بی‌عزت و بی آبرو- پی در پی
۴- سخت آسیب دیده- کلمه‌ای به نشانه حیرت- نام فرشته‌ای
۵- نام زنانه فرنگی- رود اروپایی- هنگام- نفس سوخته دلان
۶- زینت یافته- قایق- دخترخانم
۷- خروس مازندرانی- حرف یونانی- ساعی
۸- پیام آوری- ظرف قهرمانی!- نوعی بازی
۹- بستنی یخی بدون چوب- سرخ مایل به قهوه‌ای- ضمیر اشاره برای نزدیک
۱۰- نوعی مدار الکترونیکی- نبات- جانشین «ایل ارسلان»
۱۱- برابر- فیلسوف و جامعه شناس فرانسوی- پیغام- مشک آب
۱۲- سوق دهنده- خشکی- بی موقع
۱۳- بندر «بلغارستان»- امپراطور روم- غلاف خنجر
۱۴- شخصیتی کارتونی- بینوا- قایقی که از به هم بستن چند قطعه چوب نی یا الوار ساخته می‌شود
۱۵- مبتکر درمان مشتری مداری- رفاقت

عمودی:

۱- درختی همیشه‌سبز- پایتخت «ایسلند»
۲- کشور اروپایی- مطیع گردانیدن- صدا
۳- کلام اجابت- سرزنش- از خودروهای داخلی
۴- میوه‌ای کوچک- شهر «فیلیپین»
۵- نیکو- فلزچهره!- ناطق
۶- پرچانگی- دومین شرکت بزرگ اروپا از نظر میزان ارزش بازار- رایت- ضمیر جمع
۷- حسگر- پرده سینما- بافتن
۸- میدان «تهران»- درخور زن- والا و اعلا
۹- از کلمات ندایی شاعرانه!- ظرف آشپزخانه- توانایی جابه‌جا شدن در هوا یا فضا
۱۰- مخفف نه از- پادشاهان- سلام انگلیسی- عین عبادت
۱۱- زین و برگ- ضمیر ملکی- جوال
۱۲- ممکن بودن- رده‌بندی اسناد
۱۳- مرکز «لیدیه» بود- الک- بی‌فامیل
۱۴- خواهر و برادر همخون- سوم شخص جمع- شرمساری
۱۵- اثر «سیگرید اوندست»- قله‌ای در «ارسباران»

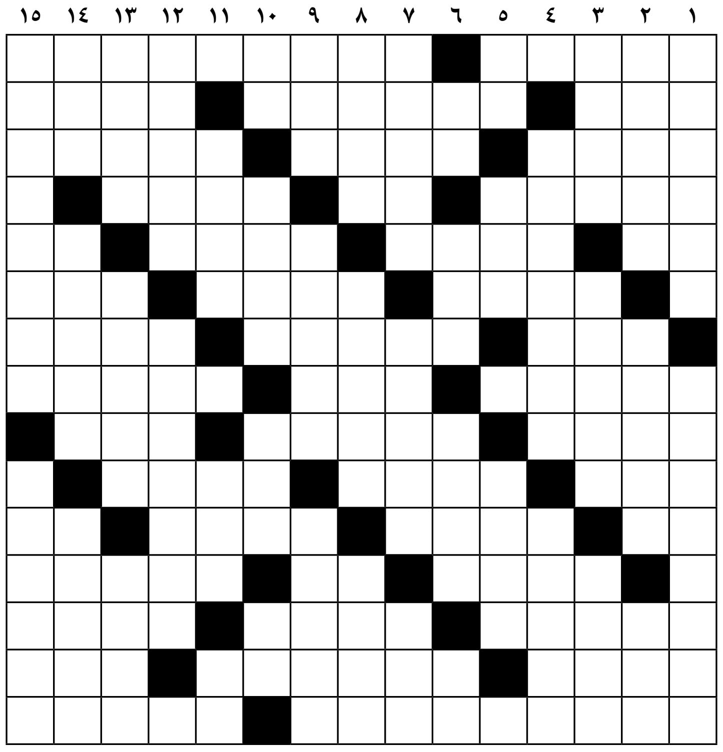

حل جدول عادی شماره ۷۴۵۴

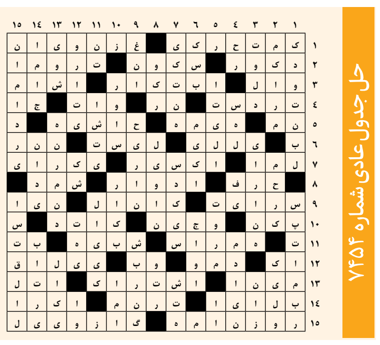

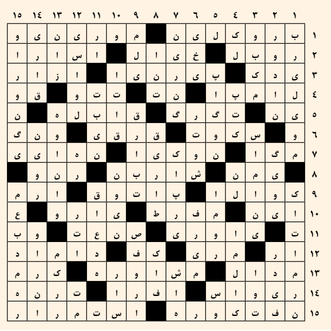حل جدول ویژه شماره ۷۴۵۴